

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

... نتیجه استنباط رفقا به کجا رسید؟ ظاهراً طبق کتاب من صفحه هفتصد و سی و هشت هستیم، هفتصد و سی و پنج هستیم. خب صفحاتش دقیق نیست. از آقای شیخ پرسیم، فقیه حکیم! نظرات شما به کجا رسید؟ بفرمایید تا اینکه ما استفاده کنیم!

تلمیذ: ؟

استاد: پس نظر شما بر جواز است؟

تلمیذ: همان نظر حضرت تعالی که فرمودید ما نمی توانیم به صرف تقيه؟

استاد: بله دیگر یعنی هر جایی که نمی شود به صرف موافقت با عامه، ما مسئله را منتفی کنیم.

تلمیذ: نه غیر از آن، فرمایشی که یادم می آید چند سال پیش خدمت شما سؤال کردم اعراض

مشهور را شما به عنوان یکی از ...

استاد: هان اعراض مشهور! بله اعراض مشهور هم دلیل می خواهد. صرف اعراض نمی شود در

اینجا مطرح باشد. به جهت اینکه در این مسأله ما می بینیم در خود زمان ائمه، اصحاب ائمه نسبت به

فهم روایات متفاوت بودند، راوی می آید پیش امام صادق و عرض می کند در منی بودم و از ابی بصیر

این مطلب را شنیدم، حضرت می فرمایند که نه منظور این بوده. یعنی حتی ابی بصیر هم در فهم روایت

اشتباه کرده، یا فرض کنید که همان موقع شخصاً از امام شاید نشنیده باشد و از راوی شنیده و راوی با

مختصر تغییری... چون روایات بسیار حساس است، کلام بسیار حساس است، کمترین تغییری، یک

روایت را عوض می کند. همین طور که الان در فهم عرفی خودمان هم همین مسأله را داریم. شما

می خواهید راجع به یک قضیه ای یک مطلبی را بگویید، همین که یک مقداری در لحن و در تعبیر،

بعضی از کلمات بکار برده بشود اصلاً درست عکس مطلوب را نتیجه می دهد. دقیقاً عکس را نتیجه

می‌دهد! و این به خاطر دواعی است که در افراد مختلف است. هر شخصی داعی مخصوصی در او هست. و انظار و آراء و مسائل جانبی، در فهم روایت دخالت خیلی زیادی دارد. و صرف نظر از این مسأله، نفس قضیه ممکن است که به تعبیر مختلفی مطرح بشود و افراد در درک و تلقی این مطلب دارای مسائل متفاوت و مختلفی باشند و ما این مطلب را دیدیم و تجربه کردیم. کاملاً این مسأله مشخص و مبرهن است و اینجاست که قرائن و شواهد باید به کمک ادراک صحیح بشتابد و آن قرائن و شواهد از بعضی از تعبیراتی که ممکن است [مطرح] شده باشد پرده بردارد. حتی فرض بکنید که در زمان مرحوم آقا هم ما این مطلب را در خیلی از موارد می‌دیدیم. در همان زمان هم خیلی از مسائل مطرح بوده.

فرض کنید یکی از مسائلی که در همان موقع مطرح بوده، همین مسأله رفتن به جنگ و مقابله با متجاوزین بوده. تعبیرهایی که از ایشان هست این تعبیرها متفاوت است. در بعضی از این تعبیرها چه بسا عدم رضایت از ادامه و استمرار این قضیه تلقی می‌شود. خیلی مواردی بوده که این تعبیر را داشتند، خیلی موارد. در بعضی از این تعبیرها رضایت استنباط می‌شود، یعنی اگر شخصی...، این که من بارها روی این قضیه تأکید می‌کنم که مسأله ظهور، یک مسأله شخصی است نه مسأله نوعی برای همین قضیه هست. فرض کنید که در یک منبر من یادم هست که همین اخوی ما در مشهد صحبت می‌کردند و آقا هم در آن حیاط بودند، نقل قول هم نقل قول صحیحی بوده، ایشان (اخوی بزرگ) درست نقل قول کرده بود، که الان واجب است انسان از حاکم اسلامی اطاعت کند و اگر ایشان حکم کنند و امر کنند که من به جبهه بروم، می‌روم، حتی اگر شده سبب زمینی هم پوست بکنم - با این تعبیر - ما به این مقدار انجام می‌دهیم! خب اگر کسی در آن مجلس نشسته باشد فوراً رضایت ایشان را نسبت به این مسأله ادراک می‌کند دیگر، طبق ظهور عرفی. خب شما بالاتر از این عبارت یا حالا نگوئیم بالاتر، بالاخره عبارت مفهوم این معنا، شما عبارت خوبی را باید تلقی کرده باشید. اما کسانی که با ایشان حشر و نشر داشتند و از سایر اقوال ایشان هم اطلاع داشتند و به خصوص با مرام ایشان [آشنا بودند]، این مسأله حکایت از رضایت نمی‌کند بلکه حکایت از یک نوع حکم شرعی...، مسأله به آنجایی برسد که لامفر منهنم الا الیه، در این قضیه اگر بخواهد مطلب [به اینجا] منتهی بشود، این را می‌رساند. و یکی از ادله بر این مطلب این است که ایشان خودشان به یک نفر مستقیماً امر نکردند که به جبهه برود، به یک نفر نگفتند! بودند افرادی که پیش ایشان می‌آمدند و تقاضای رفتن به جنگ را می‌کردند ولی ایشان می‌گفتند خودتان می‌دانید! هان، اسلام نیاز دارد، وضعیت خودتان را ببینید، بله آقای خمینی حکم کردند، امر

کردند که باید این حدود حفظ بشود، باید؟ بشود، از این مسائل، آخر ایشان نمی‌گفتند برو یا نرو، این برو یا نرو از ایشان صادر نمی‌شد. خب این دو دو تا چهار تاست دیگر. اگر ما در یک وضعیتی باشیم که آن وضعیت، سوق به یک طرف از دو طرف مطلب را داشته باشد و امام علیه السلام یا فرض بکنید که شخص مولا نسبت به عبید، این در آن وضعیت که اقتضای طبعی آن وضعیت، سوق به احد الطرفین قضیه است، در عین حال سوق نکند، این مساله عدم رضایت است دیگر. این مساله است. حالا آن عدم رضایت ممکن است عللی داشته باشد. خیلی علل و آن فکر قاصر ما نمی‌رسد به اینکه چرا باید این طور باشد. و این یک مساله‌ای است که چطور انسان باید با توجه به قرائن و شواهد این نکته را که استفاده ظهور است از این مطلب، [چطور باید این مسئله را ادراک بکند.]

حالا یک نکته‌ای که در این قضیه هست این است که چه لمّی در این مساله هست که از زمان رسول خدا به این طرف، این مردم مگر چه کار می‌کردند؟ مگر کیفیت قرائت رسول خدا را ندیده بودند که حالا در زمان امام صادق بیایند از سوره در نماز سؤال بکنند؟ چه قضیه‌ای در این جا باید باشد؟ چه مساله‌ای در اینجا باید باشد؟ نکته‌ای که در اینجا جزء قرائن این مساله به نظر می‌رسد...، چون یک وقتی ببینید مسأله در باب خمس است، خب اصلاً در زمان ائمه خمس و اینها با حُکام و اینها، یک مسأله‌ای بوده که در خود آن موقع هنوز جا نیفتاده بوده، مسأله زکات چرا، در مسأله زکات این از همان زمان بوده ولی در مسأله خمس این آن طوری که باید و شاید [جا نیفتاده بود]، از زمان صادقین به بعد این قضیه خمس کم کم آن ظهور خودش را در فقه پیدا می‌کند، در تاریخ فقه اگر شما مطالعه کنید می‌بینید در این ازمنه این قضیه خمس نبوده، زکات از زمان رسول خدا بوده، حتّی خلفا هم بر اخذ زکوات جبراً اقدام می‌کردند [ولی قضیه خمس نبوده].

حالا در مسأله صلاة، در قضیه نماز، چطور ممکن است تصور بشود که فرض بکنید که این صلاة در عرض صد سال، صد و پنجاه سال از زمان پیغمبر تا زمان امام صادق یا امام رضا بگذرد، التفات کردید، و بعد تازه مثلاً راوی بیاید سؤال بکند یا بن رسول الله قرائت نصف سوره کافی است یا تمام سوره؟! خب مگر مردم نماز نمی‌خواندند؟ مگر نماز نمی‌خواندند؟ مگر شیعه نماز نمی‌خواند؟ مگر... نماز نمی‌خواند؟ این حکایت از این مساله می‌کند که چون مساله مسأله مبتلی بهایی است، یک نکته‌ای که در این جا هست این است که چون این یک مساله مبتلی بهایی است، مثل قضیه خمس نیست که ابتداءً صادقین بیایند این قضیه را انگار من اول الامر تشریح کنند، یک آیه در قرآن راجع به قضیه خمس آمده در زمان رسول الله، **وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْأَيْتَامِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ**

يَوْمَ التَّقَىٰ اَلْجَمْعَانِ وَ اَللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴿الأنفال، ٤١﴾ تمام، بعد ديگر اصلاً در زمان ائمه و اينها اصلاً عمل به اين قضيه نمى شد، و آن طور كه بايد و شايد توجه به اين مسائل نمى شد الا شد و ندر، اصحاب خاص، در رى، در قم، در خراسان بعضى از اين مواردى كه خب اينها داشتند و به وكلا مى رساندند. اكثر اموالى كه حتى به دست امام مى رسيد از اموال وكلا، اموال زكوى بود. [اين مطلب] در فقه هست. عشرى از اعشارش را فرض بكنيد كه اموال خمس و اينها تشكيل مى داد. بعد ديگر در زمان صادقين اين قضيه را امام باقر و امام صادق [تشریح کردند]، لذا اكثر روايات خمس ۹۰٪ مربوط به امام صادق است، رواياتى كه مربوط به خوارج است، رواياتى كه مربوط به ناصبى است، كه در باب خمس و اينها مورد توجه قرار مى گيرد. و رواياتى كه مربوط به غوص است و از بحرين مى آيند و از امام صادق سؤال مى كنند ظاهراً قاسم بن ...، فراموش كردم كه يكى از روايات غوص مربوط به ايشان است، اينها چيزهايى است كه مى آيند و بعد ادامه پيدا مى كند حتى تا زمان عسگرين اين روايات خمس و اينها همين طور كش پيدا مى كند. ولى مسأله صلاة خب اين يك مطلبى است كه مى خواندند، همه مى خواندند، از زمان رسول خدا مردم نماز مى خواندند و همين طور ادامه پيدا مى كرد. اين مساله اين مطلب را به نظر مى رساند كه در خود زمان ائمه مسأله تبعيض در سوره يك امر متداولى بوده، يعنى از زمان رسول خدا...، و استصحاب عدم تغيير از زمان رسول خدا، اقتضای عدم تحول را مى كند، كه به اينها استصحاب كشفى مى گويند، استصحاب كشفى به اين معناست كه حكم فعلی كشف از حكم ما سبق بکند. در لغت هست، استصحاب عدم تغيير معنا و مفهوم لغوى كه ما داريم كه در زمان وضع هم مساله اين طور بوده و اين اشكالى ندارد. اين استصحاب، اشكالى ندارد. استصحاب قهقرا در اين مورد ...

تلمیذ: استصحاب قهقرا؟

استاد: اشكالى در اينجا ندارد، آنى كه اشكال دارد در جاى ديگر است. در اين مورد استصحاب

حجيت دارد.

منتهى نکته اى كه در اينجا هست آن نكته اين است كه گاهى بعضى از اصحاب شك مى كردند كه نكند حالا فرض بكنيد كه نظر امام در اينجا مثلاً يك نظر ديگر است يا ممكن است در قبال اين باشد، لذا شما مى بينيد مثلاً روايات مربوط به تبعض سوره چند روايت بيشتريست اصلاً، خب اگر يك مسأله مهم جدی باشد بايد پنجاه تا روايت ما داشته باشيم. يعنى مسأله نماز يك مسأله آسانى نيست كه در اينجا بيانند و فرض بكنيد كه...، مثلاً راجع به قضيه خمس ما حدود پنجاه تا روايت داريم، خيلى

روایات زیادی داریم، حتی بیشتر، راجع به اصناف خمس، تعدد، انواعش، مصرفش، اگر قضا نشده باشد حکم ورثه نسبت به این خمس...، ما نسبت به این قضیه خیلی [روایت] داریم. چون یک مسأله بدوی بود، یک مسأله نو ظهور بود، خب مجبور بودند ائمه به تمام سؤالات جواب بدهند. شصت تا مثلاً فرض بکنید که روایت داریم. اما فرض بکنید که یک امر متداولی که از زمان رسول خدا به بعد آمده باشد این اگر قرار بود در شیعه نسبت به این قضیه شبهه‌ای باشد، خب با این سه چهار تا روایت که نباید بیایند سؤال بکنند، یکی اسماعیل بن فضیل است یا فرض بکنید که آن علی بن رئاب که خب در آن روایت که مربوط به... است یا در آن روایت دیگر که فرض بکنید که حسن صیقل است، سه چهار تا، چهار پنج تا، دیگر بیشتر روایت نیست که چند نفر از امام بیایند سؤال کنند. یعنی شیعه با آن طول و عرض به این کیفیت نسبت به این مسأله مهم که در شبانه روز فرض بکنید که هفده رکعت نماز واجب می خوانند، اینها نسبت به این قضیه شک داشته باشند که آیا این روشی که الان اهل تسنن دارند این روش را انجام می دهند و این روش متعارف و این همه بزرگانی که فرض کنید که اشعری ها در قم بودند، در ری بودند، در خراسان، در نیشابور، این همه بلاد که شیعه پراکنده بودند اگر در این مسأله به این مهمی که در هر شبانه روزی هفده مرتبه با این مساله ما سرو کار داریم، اگر در این قضیه شک وجود داشت...، آن وقت چه طور ممکن است که فرض بکنید که ما در این مسأله چهار پنج تا روایت داشته باشیم؟ خوب باید حداقل از زمان امیرالمومنین گرفته راجع به این قضیه تبعض سوره روایت داشته باشیم تا زمان امام حسن عسگری، در حالی که اصلاً این مسئله نیست. پس معلوم می شود بر خلاف اعراض اصحاب، شیعه این مسئله را یک امر ثابت شده‌ای تلقی می کرد. یعنی روش...، و ائمه اگر نظر مخالفی داشتند خب بیان می کردند. ما چرا از امام سجاد روایت نداریم؟ چرا از امام حسن نداریم؟ چرا فرض کنید از امام باقر نداریم؟ هان؟ یک چند نفری، علی بن رئاب یک دفعه خواب دیده حالا بلند بشود بیاید سؤال کند؟ کجایش درد گرفته ما نمی دانیم؟ یا فرض بکنید که آن حسن بن صیقل، کجا را صیقلی داده! حالا بلند شده آمده گفته است بیا برویم فرض بکنید که از امام سؤال کنیم که اگر مضطر باشیم...؟ حالا آن که اصلاً مربوط به اینجا نیست، آن مربوط به سوره و اضطرار و کفایت حمد است نه راجع به تبعض سوره بیاید سؤال بکند، این مساله حکایت از این می کند که اتفاقاً این یک امر مسلمی بوده، این یک امر مسلمی بوده است از زمان رسول خدا که همه بر این وتیره بودند تا به اینجا رسیده. خب این افراد ممکن است طبق مسائل عادی که شخصی می خواهد حالا نسبت به قضیه ای مته لای خشخاش بگذارد...،

دیدید بعضی‌ها نشستند پیش آدم و هیچ مطلبی ندارند بگویند، اصلاً می‌خواهند آدم را به حرف در بیاورند، خیلی اتفاق افتاده، بنده خیلی مبتلا به این قضیه هستم، اصلاً ساکت بنشینند انگار یک طوریشان می‌شود مثلاً، یک چیزی می‌اندازند جلو! آقا چه کنیم حضور قلب داشته باشیم؟ چه کار کنم برو هاونگ بکوب! حضور قلب...! آقا ما چه کار کنیم در خیابان که راه می‌رویم برایمان تشویشی پیدا نشود؟ خب چشمت را بینداز پایین. می‌خواهی من را به حرف در بیاری که من حال ندارم یا اینکه...! یک وقتی طرف می‌آید وقت می‌گیرد سؤال جدی دارد بسیار خب در خدمتشان هستیم. یک وقتی همین طوری یک چیزی بگوییم که آقا یک حرفی بزند.

حالا این روایت‌هایی که در اینجا آمده خیال می‌کنم که از قبیل اینها باشد. نشسته پیش امام صادق نمی‌داند از کجا بگوید؟ از فرش بگوید؟ از عرش بگوید؟ از...؟ یابن رسول الله تبعض در سوره می‌شود کرد یا نه؟ حضرت فرمودند اشکالی ندارد بابا، التفات کردید.

این مساله یک نکته مهم در استنباط است، این را دقت داشته باشید، فراموش نکنید که اگر جری مقام و جری سنت بر یک وتیره‌ای بود و ما روایات مخالف کثیره‌ای ندیدیم بر خلافش، این دلیل بر تقریر است، تقریر ائمه آن روش و آن جری را. لذا شما می‌بینید وقتی که عمر آمد و صلاة تراویح را عوض کرد، اولین روایتی که ما داریم از امیرالمومنین است، همین که رسید به خلافت، صلاة تراویح را برداشت، ببینید! یعنی امام نمی‌گذارد قضیه به روز دوم برسد. بعد آمدند ندای واستا عمرا سردادند! حضرت فرمودند بروید پی کارتان بروید! بروید به جماعت بخوانید! التفات کردید؟ نمی‌شود صلاة تراویح بیاید بیاید، یکدفعه در زمان امام صادق حکم به حرمت اتیان به جماعت بیاید! چون یک مسأله حرام، امام باید بیان کند، امام سجاد در اینجا باید مطلب را بیان کند. امام حسن باید بیان کند. لذا امیرالمومنین تا به خلافت رسید فردایش رفت بالای منبر چند تا چیز را برداشت، یکی صلاة تراویح بود، یکی آن شریح قاضی بود، یکی هم حرمت متعه، قضیه متعه را اول امامی که آمد...، خب عمر حرام کرد دیگر! و بر این جری زنا می‌کردند اشکال نداشت! خودشان و هم پالکی‌های خودشان، دور و بریهای خودشان الحمدلله موفق بودند در این قضیه. ولی متعه نه، متعه حرام است و اُعاقب علیهما! خب حدش می‌زنند! امیرالمومنین اول امامی که آمد و حکومت دستش افتاد، آن چیزهایی که به عنوان سنت بود آمد اینها را بیان کرد. آن وقت چه طور ممکن است از این قضیه [تبعض سوره در نماز] تا زمان امام صادق اصلاً هیچ کس سؤال نکرده؟! نمی‌شود که این مساله! یک امر متداول بین مسلمین، همه انجام می‌دهند، شیعه انجام می‌دهد، سنی انجام می‌دهد، یک نفر نیامده پرسد آقایان ما در مملکت

مسلمانها، سنی‌ها هستیم اینها دارند تبعض سوره می‌کنند تکلیف ما شیعه چیست؟ یکی نیامد این را بگوید، این روایت اینجاست دیگر. در زمان امام صادق آن فرد دنگش گرفته، نشسته پیش امام صادق چه سؤال بکنیم؟ یابن رسول الله تبعض سوره می‌شود یا نمی‌شود؟ حضرت فرمودند بله ولی بهتر است همه‌اش را بخوانید.

این یک نکته است و ما این را در ابواب فقهی خیلی می‌توانیم مورد استفاده قرار بدهیم. فرض بکنید که یک ستنهایی هست که این ستنها در زمان ائمه نبوده مثلاً درست کردن خانقاه، درست کردن خانقاه به این وضع فعلی را شما نگاه نکنید، اتفاقاً این یک مطلبی بود که در زمان سابق هم ما راجع به این قضیه با مرحوم آقا بحث داشتیم، خیلی هم طول کشید، شاید حدود پنج شش جلسه طول کشید که ایشان می‌خواستند به یک نحوی ما را به این جهت سوق بدهند که خانقاه در مقابل مسجد است و ما زیر بار نرفتیم، و بالاخره آخرش هم فهمیدیم که نظر ایشان هم این نبوده و می‌خواستند ما را هی انگولک کنند و اینها! مثلاً یکی مسأله خانقاه، مسأله خانقاه به این کیفیت فعلی که یک مشت درویش می‌روند و این نحوه کارشان و نحوه عملشان که اغلب اینها الان به این نحو و به این کیفیت هست، الان در شرایط فعلی یک چهره مذمومی را از این خانقاه ترسیم کرده که خب البته انسان خودش را در یک وضعیتی قرار بدهد از نظر شرعی هم حتی اشکال دارد که مورد اتهام واقع بشود، انسان به لباسی در بیاید که اکثریت از آن لباس سوء استفاده می‌شود، یا در یک موقعیتی باشد که اکثر از آن موقعیت سوء استفاده می‌شود، یا کاری را انسان انجام بدهد که اکثریت بر این نحوه هست. لابد شما می‌خواهید بگویید که الان ما عمامه‌مان را هم باید برداریم به خاطر اینکه...! نه این مسأله الان فرق می‌کند. الان حساب اکثریت نیست، یک عده خاصی هستند.

ولی در زمان سابق، در زمان ائمه قضیه خانقاه نبوده، حتی ما در روایات هم داریم، ما در روایات گوشه گیری و عزلت داریم، در روایات بسیاری داریم که انسان مدتی از وقت خودش را باید به عزلت بگذراند که ان شاء الله این مطالب و این روایات را و در کیفیتش و جایش و بیانی که از بزرگان در همین زمینه شنیده‌ایم در شرح عنوان بصری می‌آوریم که حتی در منزل خودش اتاقی را داشته باشد که اختصاص بدهد به عبادتش و در آن اتاق کسی را راه ندهد و حتی افراد در سابق در بالاخانه خودشان، اتاقی را همیشه می‌ساختند و فقط راه منحصر به آن یک نردبانی قرار می‌دادند و خودشان وقتی که می‌رفتند آن نردبان را بر می‌داشتند، آن سلم و درج را از آنجا بر می‌داشتند که کسی صعود نکند، این یک مسأله متداولی بوده و ما در روایات هم نسبت به این مسأله داریم. نظیر این قضیه را شما می‌توانید

بگویید که یک عده بیایند و بنشینند و راجع به این مساله خب روایاتی داریم. راجع به حلق ذکر این همه روایات داریم. بنشینند و مدتی را و جایی را اختصاص به عبادت بدهند که رفت و آمد نباشد، دور از مردم باشد، خب این چه اشکالی دارد؟ یعنی مساله‌ای نیست که الان فرض کنید که در زمان فعلی ما بگوییم در زمان ائمه چرا این قضیه از نظر ائمه توصیه نشده؟ چون اصلاً در زمان ائمه یک همچنین مطلبی نبوده، بله صوفیانی در زمان ائمه پیدا شدند، در زمان امام صادق حسن بصری و عبدالله بن عطاء و سفیان و امثال ذلک که اینها در همان زمان‌ها پیدا شدند...، مساله خانقاه و اینها به این کیفیت نبوده، قطعاً اگر بوده ما از امام راجع به آن روایت داریم. چون نمی‌شود که یک مساله مهمی در جامعه...، الان مساله خانقاه در جامعه ما یک مساله مهمی است. یعنی همان طوری که مسجد یک مساله مهمی است، حسینیه الان مساله مهمی است، حسینیه می‌سازند، حسینه می‌سازند، زینبیه می‌سازند، و ساخت اینها، فقط نه به خاطر اسم و تبرک به اسم ائمه است، بلکه به خاطر این است که؟ الاعضاء بتوانند در این اماکن شرکت کنند، یا مثلاً بنا بر قول به عدم جواز دخول اهل کتاب در مساجد، اینها بتوانند در حسینیه‌ها شرکت کنند که خب خصوص مسجد ممکن است عذری داشته باشد یا؟ الاعضاء فرض بکنید که... خب این مساله مساله مهمی است.

حالا فرض بکنید که من باب مثال صد سال، پنجاه سال در یک همچنین قضیه‌ای مسائل بگذرد و امام هم حضور داشته باشد و رأیش خلاف حسینیه باشد در عین حال هیچ حرفی نزند! خب نمی‌شود این طور. بالاخره چند تا این طرف و آن طرف می‌گوید. اینجا خلاف است، اینجا اقدام نکنید، حسینیه در مقابل مسجد نباید ساخته بشود. اصل بر مسجد است. در زمان سابق اصلاً این مساله نبوده، لذا الان ما اگر یک همچنین مطلبی را بخواهیم مطرح بکنیم اشکالی نمی‌بینیم در اینکه فرض کنید که یک عده‌ای، حالا شما چرا می‌گویید درویش، یک عده فرض بکنید که از همین رفقا بیایند یک جایی را...، بنده خودم آن وقتی که منزل مرحوم آقا در طهران در معرض فروش قرار گرفته بود، یک مسائلی در آن موقع پیش آمد، واقعاً یکی از چیزهایی که در آن موقع برای من یک مساله‌ای بود این بود که این منزل منزلی است که سیزده چهارده سال مرحوم آقا در این منزل بودند، خوب به مساله توجه کنید، در تمام این اطاقهایشان نماز خواندند، اتاق عقب، اتاق بالا کتابخانه‌شان بود و اصلاً محسوس بود رفتن در این کتابخانه برای افراد، مثلاً افراد می‌آمدند در آن کتابخانه، شماها که ندیدید؟ شما؟

تلمیذ: پیچ شمیران بود؟

استاد: شما دیده بودید؟ زمان مرحوم آقا که آنجا بودند که نبودید؟ بعداً...

خب این اصلاً محسوس بود و به طور کلی، حتی یک دفعه مرحوم آقا، چون آن منزل در آخر به اسم من شد، مرحوم آقا به من توصیه می کردند که این منزل را نفروشید و بعد خودشان گفتند برو بفروش، یعنی یک مدتی که بعد ما در مشهد احتیاج به منزل پیدا کردیم، قبل از این ایشان به من توصیه می کردند مبادا این منزل را بفروشید. فلان کس گفته این منزل خیلی نورانی است و اینها، خودشان را نمی گفتند می گفتند فلان کس گفته. گفتم بابا فلان کس خیلی کارها! چه چیز خورده! خود شما این وسط چه کاره اید؟ حالا فلان کس گفته که این منزل نورانیه، بسیار خب، حالا الان این منزل در معرض فروش قرار می گیرد، واقعاً اگر تو کله ما عقل بود که متأسفانه نیست! این رفقای که در طهران بودند هر کدامشان یک مبلغ می گذاشتند و این منزل را می خریدند و محلّ برای اجتماعشان می کردند. ذکری که می خواهند بگویند اینجا می آمدند، فرض بکنید که جلساتشان را مرتب در آن منزل می انداختند، اگر می خواستند احیا بگیرند در آن منزل می انداختند، و این مطلب را اتفاقاً من گفتم! در همان موقع این مطلب را گفتم. بعد یکی گفته بود اگر این قدر بدهد می گیریم، اگر آنقدر ندهد نمی گیریم! نمی دانم فلان! چی چی! به شرطی که طبقه زیرش ما بنشینیم، ما...! یک چیزهایی در آوردند همان موقع که اصلاً به طور کلی ما...، یعنی آن جا یک مقطع مهمی بود در زندگی من، آن برهه خاص از این انتقال بسیار حساس بود، علی ای حال گذشت، دیگر آن مسائل و آنها گذشت. ولی من همین مطلب را فرض بکنید که خب دارم. البته مساله هست و درست است و ما از مبنایمان برنگشتیم منتهی خب حالا چه کسی و چی و به چه نحوی؟ مرد قضیه کیست؟ این مساله چیزی است که خب طبعاً بایست باشد و همین مطلب را من اتفاقاً در منزل مشهد دارم. یعنی همین الان هم نظر بنده نسبت به مسأله مشهد همین طور است، و اینها آمدند اصلاً به طور کلی خراب کردند! نظر بنده این بود که اصلاً بنده این منزل را بگیرم و اصلاً وقف رفقا بکنم که رفقا هر کسی جلسه دارد برود آنجا، می خواهد در آنجا بیتوته کند البته نه این که آنجا بشود فرض بکنید که دیگر...، و اصلاً به طور کلی از نظم و مسأله در بیاید، نه می خواهند بروند آنجا بیتوته...، در زمان خود مرحوم آقا، حالا [چون دیگر تمام شده من این مطلب را افشاء می کنم]، در بعضی از شبها رفقا می آمدند در آنجا تا صبح و در آنجا بیتوته می کردند و بیدار بودند. هم شب جمعه بود و هم شب سه شنبه. افراد خاصی در شب جمعه بودند. ما جزء گروه شب جمعه شان بودیم. شب سه شنبه هم بود. اصلاً می گفتیم می خندیدیم تا آقا می آمدند بلند می شدیم شروع می کردیم نماز خواندن! آقا از آن ته...! و آیین نامه خاص به خودش را داشت. حتماً نماز شب می بایست از روی قرآن خوانده بشود و با قرآن خوانده بشود و با صدا، من شروع کردم [آقا فرمودند]

بلند بخوان آقا و با صدا بخوان! ما هم داشتیم سوره اسراء می خواندیم گذاشتیم زیر آواز! زدیم روی دست آن چند نفری که آنجا بودند! خلاصه! التفات می کنید! اگر کسی خوابش می آید یک ربع استراحت بکند بعد بیاید، حتماً لباس باید سفید باشد، سجاده باید سفید باشد، عطر زده باشد و فلان باشد تا خودشان بعد می آمدند در وسط اعمال، مثلاً ساعت سه بعد از نصف شب حافظ می آوردند و می فرمودند خب حالا یک غزل بخوان برایمان! از مولانا می خواندیم، از حافظ می خواندیم، البته گاهی اوقات هم... من کم شد یک دفعه مثل این که خواندم اما خب مثلاً می خواندند، یا الآن آن رفقای که در آنجا هستند، بعضی از آنهایی که شرکت کرده بودند می گفتند که آقا به آنها ظاهراً مغربی هم داده بودند یا بعضی از فقرات را ایشان می نشستند و در ضمن صحبت می کردند، شرح می دادند. و این مسأله مستمر بوده و واقعاً عجیب بود، یعنی واقعاً شبهای عجیبی بود که خب ما دیگر پیدا نمی کنیم یک همچنین وضعی را. یعنی یک مطلبی است که دیگر هر کسی باید خودش به فکر باشد، راه را نشان دادند و مطلب را بیان کردند، و هر چیزی را که نمی شود انسان تذکر بدهد، نه ما به همین کیفیت خلاصه داریم می گذرانیم، علی کل حال. خب چه اشکال دارد که الآن یک همچنین قضیه ای باشد و به دور از های و هوی و سر و صدای خانواده و بچه هایی که می روند و می آیند و سر و صدا می کنند و گریه می کنند و... فرض بکنید که یک اجتماعی که خب فقط این باشد و خلاصه رعایت جلسه بشود در آن و الا اگر قرار باشد بیایند آنجا و خلاصه [رعایت مسائل نشود] خب آن دیگر نه، آن نتیجه مطلوب را طبعاً ندارد، و اگر این طور باشد خود انسان فوایدش را هم احساس می کند، کاملاً برایش مشهود است، مشهود است این شبی که بر او گذشت با شبهای دیگر تفاوت داشت. این چیزی نیست که انسان بخواهد تلقین به خودش بکند. برای ما آن شب مشهود بود. یعنی خیلی دو تا چهار تا روشن بود. و خود ایشان هم عبای سفید می انداختند و عمامه سبز می بستند و می آمدند و عبادت می کردند. خب علی کل حال این یک قضیه است. حالا این مسأله ما می توانیم بگوییم که خب اشکالی ندارد اگر مطلب به صورت صحیحش باشد.

اما فرض بکنید که سنی که الآن هست و این سن سنی است که در زمان ائمه مبتلی بها بوده، ولكن ما نسبت به این قضیه یا می بینیم اصلاً در زمان ائمه نبوده، نمی خواهیم بگوییم در زمان...، یعنی جا برای طرح بوده، فرض کنید که مجالسی که الان برای میت می گیرند، هفت می گیرند، چهله می گیرند، سال می گیرند، خب مجالسی که الان برای میت گرفته می شود خب این مجالس در زمان ائمه...، مگر در زمان ائمه مردم نمی مردند؟! در زمان ائمه می مردند الان هم می میرند. مگر در زمان

ائمه مردم نمی‌خواستند برای مرده‌هایشان مجلس بگیرند؟ خب الان هم می‌گیرند. یعنی آن احساس و عواطفی که الان هست آن عواطف در زمان ائمه هم بوده، چرا ما در زمان ائمه، دویست و پنجاه سال سابقه سراغ نداریم که از این مجالس هفت و چهل و سال و اینها گرفته بشود؟ یک مورد ما نداریم که فرض کنید که ابان از دنیا رفته باشد سالگردش را خانواده‌اش بیایند بگیرند که ما می‌خواهیم ترحیم بگیریم، یا ائمه توصیه کرده باشند به خانواده‌اش که بیایید مجلس ترحیم بگیرید، بله ممکن است حالا در سالگردش یک طلب مغفرتی کرده باشند که خدا رحمت کند پارسال...، احتمال دارد، اشکال ندارد، یک همچنین روزی ابان از دنیا رفته، خب حضرت برای ابان خیلی گریه کردند و طلب مغفرت کردند، یا برای فرض کنید...، اما این که توصیه کنند بیایید مجلس بگیرید به این نحو و به این کیفیت انعقاد مجلس باشد، ما در زمان ائمه نداریم، چه برسد به این که قضیهٔ اربعین باشد، مسئلهٔ اربعین اصلاً دیگر مربوط به سید الشهداء است و اصلاً دیگر به هیچ نحوی...، حالا نسبت به خود ائمه که در سالگرد باشد ما داریم، در سالگرد ائمه که مجلسی بوده در همان اقوام و اقربا، ما داریم، نسبت به امام سجاد داریم، نسبت به امام باقر داریم که حضرت در منی فرمودند که تا ده سال بیایند در منی برای من عزاداری کنند برای...، این مطلب را نسبت به ائمه داریم اما نسبت به سایر افراد ما نداریم که باید بعد از یک سال سالگرد بگیرد. الان شخص کفنش پوسیده تازه دارند برای او سالگرد می‌گیرند! بابا مرد رفت دنبال کارش، الان حساب و کتاب دارد پس می‌دهد چی اینجا سالگرد می‌گیرید؟! آیت الله فلان بله! خیلی خب سی سال پیش از دنیا رفت، خدا رحمتش کند. آقای فلان پنج سال پیش مرده، خدا رحمتش کند. و اینجاست که ما، یعنی درست نقطهٔ مقابل آن مسألهٔ اول در اینجا مطرح می‌شود که مطالبی که در زمان ائمه اقتضای زمان و اقتضای حضور ائمه در جامعه در آن زمان، اقتضای جری بر آن مسائل را داشت و نداشت، این دلیل بر این است که مورد رضای ائمه قطعاً نبوده؛ ۲۵۰ سال از زمان رسول خدا تا زمان امام زمان، ۲۵۰ سال! کم نیست‌ها! به اندازهٔ شش برابر عمر ما! پنج برابر عمر ما! ۲۵۰ سال بگذرد و اصلاً یک روایت نداشته باشیم که آقا سالگرد بگیرد برای مرده! خب بابا مگر این زن نمی‌خواهد سالگرد شوهرش را بگیرد؟ البته خب اگر ازدواج کرده باشد نه دیگر نمی‌خواهد ولی اگر ازدواج نکرده باشد تا داغش تازه می‌شود شروع می‌کند، پدر می‌خواهد برای بچه‌اش بگیرد، پسر می‌خواهد برای پدرش بگیرد، هان! می‌خواهند بگیرند، عواطف در آن موقع هم بوده، اختصاص به الان که ندارد. ولی در عین حال می‌بینیم نبوده. حتی اگر ما روایت از رسول خدا نداشتیم که سنت بر سه روز هست، نفس همین مسأله ادلّ دلیل است بر عدم رضای امام. و این در خیلی از موارد کاربرد دارد،

یعنی اینی که خدمتتان عرض کردم یکی از مبانی استنباطی ما همین نکته است.

نسبت به تبعض در سوره هم مساله همین است، حتی اگر ما این روایات را نداشتیم، اینی که در این مدت شیعه با سنی با هم خلط داشتند، با هم رفت و آمد می کردند، در حالتی که آنها تبعض سوره داشتند و ما دلیل بر مخالف نداشتیم که شیعه در آن موقع بنایش بر یک سوره تمام بوده، چون اگر این طور بوده به عنوان اصل مسلم که دیگر سؤال کردن از امام ندارد. مثل اینکه بیایند از امام بپرسند یا بن رسول الله نماز واجب است یا نه؟ حضرت می گوید احمق از زمان رسول خدا تا الان دارند می خوانند! چشمت را باز کن می بینی واجب است یا نه! آن وقت سوره که یکی از اجزاء نماز هست، اگر به عنوان یک مساله اجماع مطرح بوده بر این که...، خب دیگر نیاز به سؤال ندارد. مشخص است، آن طرف اهل تسنن نصف سوره، این طرف تمام سوره، یا سوره تمام هم آنها می خوانند نه اینکه فقط قسمتی از سوره را بخوانند، هم سوره تمام می خوانند و هم مقداری از سوره، و این طرف که خاصه باشد فقط سوره تمام بخواند، در حالتی که یک همچنین مطلبی نبوده. مضافاً بر این، روایتی که آن روز عرض شد، که روایت روایت امام باقر علیه السلام است که آقای آقا سید ابوالقاسم هم نسبت به این مساله اشاره داشتند، این نکته نکته مهمی است که حضرت در این روایت - روایت روایت صحیحی است - در این جا حضرت می خواهند شبهه را رفع کنند که اگر یک وقتی هم شبهه ای در اینجا هست که مثلاً خب دیدند ائمه سوره تمام خواندند مثل اینکه راوی در زمان امام حسن آمد خدمت امام حسین، دید حضرت روزه گرفتند، نمی دانم ماه رجب بود، چه بود، از همین ایام ماه رجب و روزه های مستحبی بود، آمد خدمت امام حسن دید حضرت دارند می خورند، تعجب کرد! حضرت فرمودند من امام هستم اگر تو بیایی اینجا بینی من هم روزه گرفتم خیال می کنی حکم شرعی است، ببینید این بیان بیان امام است، امام نمی تواند القاء شبهه کند، امام حسین خب در آن موقع امام نبود، به مقتضای جری بر همان رعایت استحباب، خب حضرت روزه گرفته بودند. اگر آن شخص می آمد و نگاه به امام حسن می کرد و می دید که امام حسن هم روزه گرفته، شاید قبل از اینکه بخواهد از امام سؤال بکند می رفت و می دیدش که نه امروز هم روزه واجب است، من هم پیش حسین بن علی رفتم هم پیش حسن بن علی، جفت اینها روزه بودند پس معلوم می شود [که امروز روزه واجب است].

اینقدر ائمه اهتمام داشتند! اینقدر اهتمام داشتند برای اینکه یک وقت شبهه القاء نشود به مخاطب. لذا امام حسن علی خلاف میلش حتی، خب حضرت هم می خواهد روزه بگیرد دیگر، روزه را در آن روز می خورد برای اینکه افرادی که می آیند و می بینند، لابد روزی بوده که عید بوده یا مثلاً از همین ایام

اعیاد بوده که روزه‌اش مستحب بوده، بیایند ببینند که حضرت شیرینی خورده، فرض کنید که نقلی، خرمایی، چیزی، نمی‌دانم آن موقع نقل بوده یا نه، حضرت می‌خورند که رفع این قضیه بشود. اینجا هم امام باقر علیه السلام نسبت به این مسأله در اینجا اشاره دارند، حضرت می‌فرمایند انی ارید ان أُعَلِّمَکُم یعنی شما را متوجه به این نکته کنم. این روایت بر تمام روایتهایی که لو فُرِضَ لو فُرِضَ که دلالت بکند، این روایت حکومت دارد و مضافاً به جری و عدم طرد ائمه علیه السلام نسبت به این قضیه، لذا تبعض در سوره دیگر این محرز است و هیچ اشکالی ندارد.

یک روایت می‌ماند که خب بهتر است یک توضیحی راجع به آن داده بشود که ایشان این را جزء روایات [دال بر تمام سوره] آوردند در حالی که به نظر نمی‌رسد که اصلاً این [روایت دلالتی بر وجوب تمام سوره] داشته باشد. روایت منصور بن حازم است، در روایت منصور بن حازم دارد که: قال ابا عبدالله علیه السلام لا تقرأ فی المکتوبه باقل من سوره و لا باکثر. این روایت روایت مهمی است که همه نسبت به این روایت در کتب فقهی استدلال می‌کنند. این هم خیلی جوابش روشن است؛ لا تقرأ فی المکتوبه باقل من سوره یعنی از سوره کمتر نخوان، یعنی مثلاً از همین سوره‌هایی که ۳ آیه دارد ۴ آیه دارد کمتر نخوان و لا باکثر من سوره یعنی بیشتر از یک سوره نخوان. یعنی وقتی سوره قل هو الله می‌خوانی دیگر نرو سراغ سوره دیگر. اقل من سوره یعنی سوره اقل از سه چهار آیه نباشد و یؤیده که روایت دیگری داریم که اتفاقاً این مطلب را تایید می‌کند، حضرت می‌فرمایند اگر سوره شش آیه داشت، سه آیه‌اش را بگذار برای رکعت اولی، سه آیه‌اش را هم بگذار برای رکعت ثانیه. این ناظر بر همین قضیه است. یعنی سه آیه این اقل سوره است دیگر، فرض کنید که سوره کوثر یا مثلاً سوره نصر، سوره کوثر که این اقل از سوره است یعنی کوچکترین سوره است، حضرت در اینجا می‌گوید کمتر از سوره نخوان یعنی کمتر از سه آیه نخوان، بیشتر هم نخوان یعنی از یک سوره بیشتر نخوان. چه طور اینکه در روایات دیگر هم دارد که بیشتر از یک سوره نمی‌شود خواند و جایز نیست که انسان یک سوره کامله بخواند و سراغ سوره دیگر برود. خب پس این روایت هم در اینجا هیچ دلالتی بر مراد آقایان ندارد.

سؤال و جواب عربی

خب پس بنابراین همان طوری که نظر رفقا هم بر این هست این قضیه [به اینجا رسید که تبعض سوره در نماز جایز است]. ان شاء الله در جلسه دیگر راجع به تنجیس متنجس بحث خواهیم کرد، رفقا مطالعه کنند تا ببینیم که متنجس آیا منجس هست یا نیست و کیفیتش چگونه است؟

تلمیذ: به هر حال فضیلتش ثابت شد یا جوازش؟
استاد: جوازش، فضیلت نیست، جواز است. منتهی...
تلمیذ: به ضمیمه روایاتی که...

استاد: روایت امام رضا علیه السلام؟ در روایت امام رضا علیه السلام خب می توانیم در آنجا بگوییم که شاید منظور حضرت این نیست که مثلاً قرآن را تکه تکه باید خواند. شاید منظور حضرت این باشد که...، یعنی از نقطه نظر استحباب که جمع کنیم بین روایاتی که دلالت می کند به سوره تمام و هم بین روایاتی که دلالت می کند مثلاً فرض بکنید که کراهت امام نسبت به این قضیه، این است که انسان سوره مختلف بخواند. در روایت امام رضا ندارد که قطعه ای از سوره، داریم که قرآن را بخواند، لئلا یصبح کتاب الله مهجوراً، که قرآن را باید بخواند، چه طور این که ما در روایات مختلفی راجع به شبهای متفاوت سوره های مختلف، سوره واقعه را در شب جمعه، در شب دوشنبه سوره هل اتی، نباء در صبح دوشنبه یا غاشیه در صبح دوشنبه، در شب جمعه سوره جمعه و سوره منافقین، این روایاتی که مربوط به اینها هست دلالت می کند بر اینکه انسان باید سوره را، سوره ها را در نمازهای مکتوبه دائماً بخواند. و لذا می توانیم بگوییم که این روایت حضرت دلالت بر استحباب تقطیع ندارد. بلکه یک وقتی انسان فرض کنید که می خواهد یک قطعه از قرآن بخواند به عنوان... خب عیب ندارد که مثلاً حالش اقتضاء می کند مثلاً به این کیفیت و اینها، اما اینکه دلالت بر استحباب قطعه قطعه دارد نه، این جواز است.

تلمیذ: اگر ما عام اول را در واقع همان... فَاَقْرَأْ مَا تَنبَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ... ﴿المزمل، ۲۰﴾ بدانیم آن وقت آن چیزی که به عنوان دلیل خارج شده از تحت این عام، این است که در بعضی روایات آمده که سوره کامله بخوانید، این هم نه به عنوان وجوب...

استاد: البته در روایات خب در بعضی هایش معنای اکره آمده، حضرت می گوید آن طور بخوانی بهتر است، یعنی دلم می خواهد که یک سوره کامل بخوانی نه این که...، یکی مثل شیخ حرّ آمده اصلاً این اکره را حمل بر تحریم کرده! این که دیگر خیلی عالی! مثلاً ما اصلاً اکره را هم در نظر نگیریم، التفات کردید، این را هم نمی توانیم خب در اینجا بگوییم لذا ما دلالت بر استحباب مساله نمی توانیم بکنیم الا اینکه فرض بکنید که بگوییم در موارد، مختلف است، جوازش هست و...

تلمیذ: ...؟

استاد: این لا تقرأ شاید همان کراهتی است که در این...، مثلاً حمل بر عدم رضایت هست. یعنی

با تصریح این روایات دیگر جایی برای اینها نمی ماند.

تلمیذ: ...؟

استاد: یعنی صریح است، یعنی اصلاً حکم علت را دارد.

تلمیذ: در علل الشرایع دوباره از امام دارد...، آن روایتی که شما فرمودید در سوره مائده است، در یک روایت دیگر داریم که سوره بقره را یک مقدارش را...، در اینجا فقط دارد که یک شخصی آمده... امام دارد به شما یاد می دهد، یعنی دو تا روایت می شود.

استاد: دو تا روایت،

تلمیذ: این از علل الشرایع است.

استاد: این از علل الشرایع است، ندیده بودم.

تلمیذ: این که فرمودید باید یک پاراگراف کامل باشد آن هم باید لحاظ بشود دیگر؟

استاد: بله

تلمیذ: یعنی اگر بخواهیم یک آیه ای خوانده بشود که مفهوم تمام نشده باشد...

استاد: بله مفهوم آیه باید برسد، درست است.

تلمیذ: ...؟

استاد: بله قرینه حالیه و همان جری خود...

تلمیذ: چرا این سیره ای که در میان شیعه وجود داشته بنا به فرمایشی که الان فرمودید، چرا استمرار پیدا نکرده است و رسید به جایی که مسئله بر عکس شد و فقها قائل به عدم جواز شدند؟ یعنی این سیره ای که در زمان اهل بیت بود، زمان اهل بیت ۲۵۰ سال...

استاد: اینها مسأله همه ناشی از زمان شیخ صدوق است. مرحوم شیخ صدوق، ایشان یک فردی بوده خیلی وجیه در میان خاصه، ولی نکته ای که ایشان داشته این است که آن قدرت استنباط قوی را نداشته و از همین فتاوایش که در من لا یحضر است - روایات را به صورت فتوا نقل کرده دیگر، یعنی در واقع فتوا را به صورت روایت نقل کرده - این مطلب استفاده می شود و در بیانهایی که نسبت به روایات دارد این استفاده را می شود کرد، مخصوصاً در باب زکات که خب مطالبی که ایشان در آنجا دارد قطعاً اصلاً به نظر بعید می آید، یعنی خیلی عجیب می آید که چه طور مثلاً ایشان یک همچین نظر و فهمی از روایات داشته! به عکس ایشان، شیخ مفید در فهم روایات بسیار قوی بوده و ایشان تفاوت داشته به خاطر همین که خب مرحوم شیخ مفید اهل علوم عقلی هم بوده و شیخ صدوق اصلاً نبوده،

کج سلیقه گیهای خلاصه ما در مطالب شیخ صدوق می بینیم، یک نحوه خشکی هایی که گاهی... مثلاً فرض بکنید یکی از کارهایی که شیخ صدوق کرده همین در آوردن دعا برای امام زاده هاست، و ابتداء دعا، این از شیخ صدوق است در حالتی که این غلط است، دعا است باید از امام باشد و دعایی که انسان می خواند و به عنوان...، یک وقتی شما می روید فرض بکنید که در حرم امام رضا و دستتان را بلند می کنید و هر چی دعا به زبانتان می آید می گوئید، یک وقتی به عنوان یک سنت می خواهید این را عمل بکنید، جایز نیست، باید از امام دعا رسیده باشد. یک همچنین کج سلیقه گیهای مرحوم شیخ صدوق داشته، و بعد از ایشان ظاهراً این طور که به نظر می رسد فقهاء نسبت به مبانی ایشان تسامح می کردند و آن جرأت...، مثل اینکه نسبت به شیخ طوسی هم یک همچنین قضیه ای نقل می کنند که اجماعهایی که در زمان شیخ طوسی یا بعد از شیخ طوسی است حجیت ندارد، به خاطر اینکه همه مقلد بودند. و نسبت به شیخ صدوق، قبل از ایشان هم مطلب همین طور بوده و نکته ای را که در ایشان می دانستند این بوده که می گفتند ایشان جزء اقدمین بوده و اقدم به زمان ائمه بوده، لذا اشراف بر آن احکام متداوله را داشته، در حالتی که به عقیده این جانب این قضیه صحیح نیست. بلکه مرحوم شیخ صدوق از فهم روایی اش استفاده می کرده نه اینکه اشراف بر این... .

اللهم صل علی محمد و آل محمد